

مرور

ارباب‌زاعه‌نشین‌ها

• شرق: دیود سداریس از نویسندگان معاصر آمریکایی است که اغلب به واسطه داستان‌های کوتاه طنزآمیزش شناخته می‌شود. از سداریس تاکنون چند ترجمه به فارسی منتشر شده و اخیرا هم دو مجموعه‌داستان از او با عناوین «تب بشکه» و «مخمل و جن تن خانواده‌ات کن» به چاپ رسیده است. سداریس به‌جز نویسندگی به‌عنوان طنزپرداز و برنامه‌ساز رادیو در آمریکا هم شناخته می‌شود. داستان‌های سداریس گاه شکلی طعنه‌آمیز به خود می‌گیرند و در آنها به طعنه به مسائل اجتماعی هم پرداخته می‌شود. در اغلب داستان‌های سداریس تجربیات زندگی شخصی و خانوادگی‌اش دیده می‌شود و او این تجربه‌ها را دستمایه نوشتن داستان‌های طنزآمیزش قرار می‌دهد. البته سداریس تجربیات شخصی و خانوادگی‌اش را دستکاری می‌کند و قصه‌هایی را که زاینده تخیلیش هستند بر پایه این واقعیات شکل می‌دهد.

«تب بشکه» مجموعه‌ای است که سیزده داستان کوتاه از سداریس را دربر گرفته و با ترجمه علی مجتهدزاده منتشر شده است. عناوین داستان‌های این مجموعه عبارتند از: «رژه»، «موسیقی برای عشاق»، «آخرین حرف‌هایم»، «نسخه دست‌نویس رمانم»، «اتش‌زنه»، «گدزرونیم دیگه»، «قصه دان»، «جیموری»، «در جستجوی ملبسون»، «تب بشکه»، «یادداشت‌های روزانه یک سیگاری»، «خانم غوله» و «از اون حلقه‌ای‌ها». سداریس نویسنده‌ای از طبقه متوسط جامعه آمریکا است و مسائل مختلف طبقه متوسط مثل زندگی خانوادگی و تحصیلات و شغل‌های مختلف از موضوعاتی است که در داستان‌های او دیده می‌شود. در بخشی از داستان «رژه» از این مجموعه می‌خوانیم: «چندوقت پیش رفته بودم برنامه اوپرا و سر این حرف می‌زدم که چطور زمانی بدجور توی کار عاشقی رزه بودم. باقی مهمان‌ها همه آدم‌هایی بودند که هنوز توی همان کار بودند و دلم براشان می‌سوخت، چون من از این مرحله هسته بودم. وسط آن‌ها من مهانی بودم که از عاشقیت خرمی، رسیده بودم به جایی که حالا دیگر همه هلاکم هستند. اصلا همه عاشقم‌اند. شدهام مهم‌ترین آدم زندگی تقریبا همه کسانی که می‌شناسم و حتی بیشتر آن‌هایی‌که نمی‌شناسم. نه که بخوام از خودم تعریف کنم‌ها؛ من این‌طوری‌ام دیگر. حالا روی این حساب که ماچرا را از

همه دو سرش دیدهام، همه از راهنمایی‌می‌خواهند. همه می‌خواهند بداندن که چطور این‌کار را کرده‌ام. ازم می‌خواهند که بهشان روانکو و مشاور معرفی کنم. که چقدر

این کار خرج روی دستم گذاشته و بهبودی‌اش چقدر پول می‌کشد. این‌وقت همین‌جوری که الان دارم بهشان می‌گویم، به آن‌ها می‌گویم که من به عمرم یک‌بار هم پیش روانکاو نرفته‌ام. همیشه خودم مشکلاتم را حل کرده‌ام.»

«مخمل و جین تن خانواده‌ات کن» نیز مجموعه‌داستان دیگری از سداریس است که شامل نوزده داستان است و با ترجمه پویان رجایی منتشر شده است. عناوین داستان‌های این مجموعه عبارتند از: «شکل یک کشتی»، «برگ برنده»، «ستاره‌ها را نگاه کن»، «پول همه‌چیز را تغییر می‌دهد»، «تغییر در من»، «هجرت»، «ارباب زاعه‌نشین‌ها»، «ختر خانه کناری»، «آزمایش خون»، «پایان رابطه عاشقانه»، «بعد از من تکرار کن»، «خروس روی نرده»، «ملک»، «درش را بگندار»، «یک قوطی کرم»، «جوجه در مرغانی»، «سراشیز - یا ریست - کیه؟»، «ایشنیتن کوچولو» و «شب مردگان زنده». در ابتدای داستان «پول همه‌چیز را تغییر می‌دهد» می‌خوانیم: «مادرم عمه‌ای داشت که حومه کلپولند زندگی می‌کرد و یک‌بار در بینگهامتون نیویورک به دین ما آمد. شش سالم بود اما خوب یادم می‌آید که ماشینش چطور ورودی تازه‌سنگفرش‌شده خانه را طی کرد. کادیلاک نقره‌ای بود و مردی که آن را می‌راند کلاه لبه‌دار صافی داشت. از آن‌هایی که پلیس‌ها سرشان می‌گذازند. در عقب را با تشریفات ویژه‌ای باز کرد که انگار کالسکه است، و ما کفش‌های عمه بزرگ را دیدیم که با او وجود طبی‌بودن تجملی بودند؛ چرمی که استادانه کار شده بود با پاشنه‌هایی کوچک به اندازه قرقره. بعد از کفش‌ها لبه پالتو پوست سمور بود و سر عضا و آخر از همه خود عمه بزرگ، که بزرگ بود چون بول‌دار بود و بچه‌ای نداشت. مادرم گفت: اوه، عمه میلدرد و ما با تعجب نگاهش کردیم. در غیایش او را عمه مانی صدا می‌زد، ترکیبی از دو کلمه نال و پول، و نام واقعی به گوشمان زان می‌آمد. عمه مانی گفت: شارون! به پدرمان و بعد به ما نگاهی انداخت. مادرم گفت: این شوهرمه، لو و این‌ها بچه‌هامون‌اند. چه خوب. بچه‌هاتون. راننده چندین کیسه خرید را به دست پدرم داد و در حین اینکه ما وارد خانه می‌شدیم، به ماشین برگشت. مادرم به آرامی گفت: دستشویی‌جا چیز دیگه‌ای لازم نداره؟ منظورش اینه که قدمش رو چشمه... عمه مانی طوری خنید انگار مادرم دارد به خود ماشین تعارف می‌کند که نباید داخل. آه، نه عزیزم، بیرون می‌مونه. باورم نمی‌شد که پدرم همان تور گردشگری‌ای را که برای بیشتر مهمان‌ها به راه می‌انداخت، برای او هم به راه انداخت.»



احمد غلامی

ماریو بارگاس یوسا، رمان‌نویس بزرگ پرویی مقیم اسپانیا و برنده جایزه نوبل ادبیات ازجمله نویسندگان- روشنفکرانی است که همواره با هر رویکرد سیاسی و جرخش‌های فکری، در عرصه سیاست حضور جدی داشته است. خط فکری یوسا و چرخش‌های آن را در هر دوره می‌توان در کار ادبی و رمان‌هایش پیگیری کرد که از نمونه‌های درخشان رمان در ادبیات جهان شناخته می‌شوند؛ اما یوسا به این بسنده نمی‌کند، او سال‌هاست با نوشتن مقالاتی که به قول او روهان پاموک درست مانند سارتر «به جان کلام رخنه می‌کند»، مواضع سیاسی و ادبی خود را به طرز یی‌پرده با صراحت تمام می‌نویسد و ایایی ندارد علیه بیانیه انجمن قلم نیویورک در دفاع از حرکت استقلال‌طلبان کاتالونیا انتقاد و اعلام انزجار کند. یوسا چندی پیش در اعتراض به اقدام رهبران کاتالان علیه دولت این کشور و درخواست جمعی از نویسندگان مبنی بر آزادی رهبران انقلابی کاتالان، از ریاست افتخاری انجمن جهانی قلم (پن) کناره گرفت. رهبران جنبش استقلال‌طلبانه کاتالان اوضاع را از حیث آزادی بیان و حق انتقاد و سایر آزادی‌های دموکراتیک فاجعه‌بار خواندند و تا جایی پیش رفتند که شرایط را از دوران دیکتاتوری ژنرال فرانکو وخیم‌تر دانستند. دستگیری رئیس فرهنگی و رئیس سابق گروه شورای ملی کاتالان به جرم شورش و اقدامات ضددولتی در سپتامبر ۲۰۱۷ موجب وخامت بیشتر اوضاع شد؛ تاحدی‌که رئیس انجمن جهانی قلم خواستار آزادی آنان شد و این اقدامات را افراطی خواند. یوسا اما به‌عنوان یک شهروند اسپانیایی از منتقدان جدی استقلال ایالت کاتالونیا است. او بیانیه انجمن جهانی قلم علیه دولت دموکراتیک اسپانیا را دروغ خواند و اقدامات استقلال‌طلبانه را نوعی کودتا، و هرگونه رفتارندوم یک‌طرفه را اقدامی علیه مردمکراسی دانست. یوسا که همواره مواضع خود نسبت به تعهد نویسنده را در مقالاتش ابراز می‌کند، سالیانی پیش در مقاله‌ای با عنوان «نامه‌ای کنار جسد» تردید خود نسبت به حدود تعهد نویسنده را با روایتی از سرگذشت واقعی یک نویسنده پرویی نشان داد و تلاش کرد تا به این پرسش پاسخ دهد که «آیا رویاپردازان و اهل ادبیات باید آموزگار واقعیت شوند؟». ماجرابی که یوسا تعریف می‌کند، از این قرار است: خوسه ماریا آرگداس، رمان‌نویس پرویی روز دوم دسامبر ۱۹۶۹ در یکی از کلاس‌های دانشکده کشاورزی لاملوینا در لیما خودکشی کرد. «آرگداس مردی بسیار آداب‌دار بود، پس برای اینکه خودکشی‌اش مزاحمتی برای همکاران خودش و دانشجویان ایجاد نکند، منتظر ماند تا همه دانشکده را ترک کنند». یوسا از همان ابتدا با وصف خصوصیات آرگداس نشان می‌دهد که او فردی متعهد به جامعه و دلسوز دیگران بوده است. بعد از یافتن او، کنار جسدش نامه‌ای پیدا کردند که در آن تشریفات تدفین خود را سفارش کرده بود و به‌این‌ترتیب آرگداس که در ایام زندگی خود آدمی متواضع و منزوی بود، صاحب مراسم تدفینی پرشکوه شد. بعد از چند روز از تدفین، نامه‌های

مقاله‌ای از ماریو بارگاس یوسا درباره بیانیه تازه انجمن قلم نیویورک

نیمه حقیقت‌ها

ترجمه: منوچهر یزدانی

به‌عنوان رئیس پیشین انجمن بین‌المللی قلم (۱۹۷۷ تا ۱۹۸۰) و ریاست افتخاری سازمان بین‌المللی نویسندگان که در قرن گذشته در انگلستان بنیانش گذاشته شد، برای تحقق آزادی بیان و حق انتقاد، مبارزات بسیاری در جهان داشته‌ام، اعلام می‌کنم که از متن مقاله «روند نگران‌کننده آزادی بیان کاتالونیایی در آتش»^۱ که به‌تازگی انجمن قلم نیویورک در بیانیه کوتاه خود انتشار داده، شرمسار و متأسفم.

مقاله اکده از اراجیفی تفرآر است و به شکلی اغراق‌آمیز حرکت استقلال‌طلبان کاتالونیا در اسپانیا را توصیف کرده و کشوری را به تصویر کشیده که در آن آزادی افکار محدود و آزادی‌های دموکراتیک لگدمال شده و مانع رای‌دادن شهروندان است، قضات شب‌زنده‌دار نیز به بهانه

بیان کنایه‌آمیز خارج از تحمل که در تمام جوامع جهان آزاد است، سد راه هنرمندان و طنزپردازان می‌شوند. نویسندگان این مقاله آلیسا الینگ و توماس ملیا^۲ که در مرکز نیویورک آن را انتشار داده‌اند، یادآوری می‌کنند که انجمن قلم ایالات متحده «در برابر استقلال کاتالونیا موضع‌گیری نمی‌کند، تا بعد با فریب‌دادن همه، انجمن قلم کاتالان را (که من در دوران مدیریتم آن را احیا کردم) بدون هیچ‌گونه گواهی به‌عنوان ارگان مبارز حرکت استقلال‌طلبانه معرفی کنند. بدتر از آن که پنهان‌کردن حقایق اساسی تا جایی پیش می‌روند که سازمانی پرآوازه و معتبر با سوابق دموکراتیک را به دنبایی پسر از اکاذیب، افتر^۳ و تبلیغات سیاسی بکشانند.

وقتی می‌گویند نیروهای امنیتی صندوق‌های رای را ضبط و رای‌دهندگان را «با وحشیگری» پراکنده و نظرخواهی اکتبر ۲۰۱۷ را متوقف کردند، بسیار اغراق می‌کنند. درحالی‌که فقط دو مجروح به بیمارستان مراجعه کردند، معلوم نیست تعداد ۸۹۳ مجروح از کجا آمده؟ بدتر مواردی است که مخفی می‌کنند: نمی‌گویند که این نظرخواهی براساس قانون اساسی و قوانین جاری اسپانیا کاملا غیرقانونی و به معنای یک کودتا بود. دولت اسپانیا محق و ناگزیر از اجرای قوانین و منع هرگونه اعمال زور است، همان‌طورکه اگر در ایالات متحده، تگراس با کالیفرنیا بخواهند از طریق نظرخواهی محلی وحدت کشور را بگسلند و اعلام استقلال کنند، دولت حق ممانعت خواهد داشت. بنا بر قانون اساسی فعلی اسپانیا (که با اکثریت مطلق آرای کاتالان‌ها به تصویب رسیده) هیچ ایالت یا ناحیه‌ای نمی‌تواند با



دیگری از آرگداس پیدا شد، همه درباره علت مرگ خودخواسته‌اش؛ اما هرکدام از این نامه‌ها دلیلی را برای مرگ عنوان می‌کرد: در نامه‌ای گفته بود به این دلیل خودش را می‌کشد که احساس می‌کند در کار نویسندگی تّه کشیده و دیگر انگیزه و اراده‌ای برای خلق هنری ندارد. در نامه دیگری دلایل اجتماعی و سیاسی را پیش کشیده بود، اینکه دیگر قادر نبوده بنشیند و شاهد این باشد که دهقانان سرخ‌پوست که خودش هم در میان آنها بزرگ شده بود، دچار فلاکت باشند و هیچ‌کس هم به فکرشان نباشد. یوسا با مرور این نامه‌ها به این نتیجه می‌رسد که آرگداس دچار بحران روحی شدید بوده است و این نامه‌ها «فریاد نومیدوار مردی آزرده است که بر لبه پرتگاه ایستاده است». یوسا نامه‌های پُرسوزوگ‌دار آرگداس را چیزی بیش از شهادت‌نامه یک نویسنده می‌داند و می‌نویسد اینها نموداری است از موقعیت نویسنده اهل آمریکای لاتین در دهه شصت. بعد، یوسا از سانسور و خفقان و مصائب مردم آمریکای لاتین می‌گوید که زندگی مردم را احاطه کرده و درعین‌حال رسانه‌ها و دانشگاه‌ها و فضای رسمی همه‌گاهانه در کار بودند تا ذهن مردم را از واقعیت جامعه منحرف کنند، «اما ادبیات توانست این کمبود هولناک را جبران کند». یوسا معتقد است در سرتاسر آمریکای لاتین رمان و شعر و نمایشنامه در حکم آینه‌ای شد که مردم رنج‌ها و مصائب خود را در آن تماشا می‌کردند، همه آن تباهی را که به دلایل سیاسی و سرکوب، مخدوش‌شده و دگرگون می‌دیدند یا از چشم‌شان

پرویی از پس درک و تحمل و نوشتن از فقر، بی‌اعتنایی و فلاکت‌های موجود برپایند درنهایت محکوم به شکست‌اند.

درک و زیستن در جهانی چنین هولناک برای نویسنده‌ای در قد و قامتِ یوسا هم تبعات خاص خود را داشته است، ازجمله مواضع سیاسی و فکری او که از دوران جوانی تا پختگی‌اش یکسر متفاوت و در تضاد است. بارگاس یوسای مارکسیست، در ایام جوانی شیفته انقلاب کوبا بود، بعدتر خود را لیبرال خواند و در دهه هشتاد حتا الگوی کوبا را شکست‌خورده می‌دانست، مارگارت تاچر را ستایش می‌کرد و می‌گفت که دیگر از فیدل کاسترو بزرار است. یوسا که در آثار خود بارها در ستایش از رفقای چریک مارکسیست‌اش نوشته، اینک با چرخشی غریب از یوسای جوان فاصله‌ای بعید گرفته است. باین‌حال، به‌قول پاموک هم‌چنان از آن نویسندگان بی‌نظیری است که عقایدش در‌خور تأمل‌اند، حتا در مواضع سیاسی که شاید خواننده نا نباشد. از نظر پاموک، صدای یوسا فریاد کسی است که هیچ کمکی از دستش برنمی‌آید، اما در همدلی هیچ کم نمی‌گذارد. یوسا در سال ۱۹۹۰ در انتخابات ریاست‌جمهوری پرو کاندیدا شد و از رقیبش، آلبرتو فوجیموری، سخت شکست خورد. او بعد از این شکست گفت که اگر در خیل در ادبیات است نه تن تاریخ، روزگار به یوسا دیگر خبر نبود، او بدون معطلی دموکراسی را برقرار می‌کرد و با هرگونه تبعیض و نابرابری به مقابله برمی‌خاست. یوسا باینکه در تمام عمر خود سعی کرده است از مدیوم ادبیات صدای خروشان آمریکای لاتین را به گوش جهانیان برساند، باور دارد که جای خیل در ادبیات است نه تن تاریخ، روزگار به یوسا فرصت حضور در قدرت را نداد تا او تخیل ادبی‌اش را به واقعیت تبدیل کند، اما او دست‌بردار نیست. سیاست نه‌تنها در رمان‌ها و آثارش، که در مواضع صریح و بی‌پرده و مقالاتش حضوری پررنگ دارد. در مورد اخیر اعتراض به بیانیه انجمن جهانی قلم نیز او بدعزم خود از دموکراسی‌ای دفاع می‌کند که سالیانی به‌خاطرش رنج کشیده و نوشته است. آمریکای لاتینی نیست که از نیرویی که او را به‌سوی تعهد اجتماعی می‌کشد بی‌خبر باشد. از نظر یوسا نویسندگان آمریکای لاتین بین دو انتخاب مختار و ناگزیرند. اینکه تّه به تعهد اجتماعی بدهند، همان تصویری که اجتماع از نویسنده‌ای در چنین شرایط سیاسی دارد. یا فارغ از هرگونه تس‌پاری به اجبار بیرونی و واقعیت جامعه به کار خود بپردازند، بنویسند و نگران قضاوت معاصران نیز نباشند. یوسا معتقد است دشواری نویسنده‌بودن در آمریکای لاتین درست از همین‌جا آغاز می‌شود: نویسندگان اخیر که به فشارهای اجتماعی تن در ندادند اغلب نویسندگانی ناموفق خواهند بود که هیچ اقبالی به آثارشان در کار نیست و رفته‌رفته خواسته ناخواسته دچار عذاب‌و‌وجدان می‌شوند و درنهایت آن‌چه می‌ماند سرخوردگی و واماندگی است که گریبان‌شان را می‌گیرد، چنان‌که گریبان آرگداس را گرفت تا دست‌آخر ماشه تپانچر را بچکاند و به‌قول یوسا نشان دهد نویسنده‌بودن در آمریکای لاتین تا چه حد می‌تواند دشوار باشد. در تمام مقالات یوسا همدردی عمیقی با این‌دست نویسندگان شکست‌خورده احساس می‌شود. او معتقد است حتا اگر نویسندگان

۱. **دعوت به تماشای دوخ، گزیده و ترجمه عبداللّه کوثری، نشر فرهنگ جاوید**

مقاله‌ای از ماریو بارگاس یوسا درباره بیانیه تازه انجمن قلم نیویورک

نیمه حقیقت‌ها

ترجمه: منوچهر یزدانی

تجزیه‌طلب فلامنگوی بلژیک پناهنده شدند) بعضی سیاست‌مداران کاتالان دستگیر شدند.

زمانی که ریاست انجمن بین‌المللی قلم را بر عهده داشتیم، کارهای مشترک بسیاری را مرکز نیویورک در دورانی که مورخ و مقاله‌نویس آمریکایی، فرانس فیتر جرالد عهده‌دار مدیریت آن بود، داشتیم. دوره، دوره اهمیت دیکتاتوری در سراسر آمریکای لاتین بود. یک رشته فعالیت‌های اعتراضی نسبت به جنایات نظامیان آرژانتین، اروگوئه، شیلی، برزیل و... و در قبیحه جهان ضد سانسور و نبود آزادی بیان انجام شد. به‌عنوان یک نویسنده آمریکای لاتینی با سوءاستفاده رژیم‌های اقتدارگرای چپ یا راست آشنا هستم و از بسیاری جهات قربانی سانسور بوده‌ام؛ مثلاً اینجا در دوران فرانکو، وقتی اولین کتاب داستانی‌ام منتشر شد، مجبور شدم دست‌نوشته را به اداره سانسور، خانه‌ای مخفی و بدون هیچ نشانی تحویل دهم. آتچا نوشته را شخص ناشناسی می‌گرفت و نویسنده پس از چند روز برای دریافت آن مراجعه می‌کرد. مامور سانسور جمله‌ها یا واژه‌ها (گاهی اوقات بخش‌هایی) را که می‌بایست حذف یا تغییر داده شوند، با مداد قرمز علامت‌گذاری می‌کرد.

خوشبختانه از آن اسپانیا نشانه‌هایی بسیار اندک به جا مانده است. تجربه تحول در این کشور، به یمن گذار و به سبب عمق و صلح‌آمیزبودن خود، جهان را شگفت‌زده کرد. با سقوط دیکتاتوری فرانکو به پشتیبانی خوان کارلوس (پادشاه) و توافق تمام نیروهای سیاسی، از محافظه‌کاران تا کمونیست‌ها، برای همیشه به جنگ داخلی پایان داده شد. همگان توافق کردند در آزادی و با نظامی دموکراتیک زیر لوای قانون اساسی که اسپانیا در تمام طول تاریخ خود نظیر آن را نداشت، هم‌زیستی داشته باشند.

انجمن قلم نیویورک به‌جای واگویی و جعلیات و اکاذیب استقلال‌طلبان کاتالان، بهتر است نگران جنایت‌هایی باشد که مقابل چشم‌انسان در برخی از کشورهای آمریکای لاتین بر نویسندگان و روزنامه‌نگاران اعمال می‌شود؛ کشورهایی که در آنها نهن‌تها روزنامه‌ها، رادیوها، ایستگاه‌های تلویزیونی را می‌بندند، بلکه مخالفان را زندانی و شکنجه می‌کنند و به قتل می‌رسانند.

- A Troubling Trend
- Alyssa Edling , Thomas Melia

عطف

در جدال بامرگ

• شرق: «شیر و خورشید» بخشی از سفرنامه‌ای است که نیکلا بوبویه درباره ایران نوشته است و به تازگی با ترجمه ناهید طباطبایی در نشر چشمه منتشر شده است. نویسنده کتاب جهانگردی سوییسی است که در سال ۱۹۲۹ در نزدیکی ژنو به دنیا آمد. بوبویه در خانواده‌اش فرهنگی رشد کرد و از همان جوانی‌اش علاقه زیادی به سفرکردن و شناختن نقاط مختلف دنیا و مردمانش داشت، او از هفده سالگی سفرهایش را آغاز کرد و تا سی سال بعد از آن به سفرهایش ادامه داد. آن‌طور که طباطبایی نیز در مقدمه‌اش نوشته، حاصل جهانگردی بوبویه چهار سفر بزرگ به اقصی نقاط جهان است که شرح آن را در چهار کتاب مجزا آورده است، یکی از این کتاب‌ها که «راه و رسم دنیا» نام دارد، به توصیف تجارب و دیده‌های نیکلا از سفری می‌پردازد که خود آن را «راه خبر» نامیده است و از سال ۱۹۵۳ تا ۱۹۵۴ ادامه می‌یابد. در این سفر نیکلا که همراه یکی از دوستانش که همسر اوست، با یک ماشین فیات از کشورهای ایران، ترکیه و پاکستان دیدن می‌کنند، این سفر از یوگسلاوی آغاز شده بود و به افغانستان ختم می‌شد. «شیر و خورشید»، ترجمه بخشی از «راه و رسم دنیا» است که به ایران مربوط است. مترجم، این کتاب را یکی از مهم‌ترین سفرنامه‌هایی می‌داند که در ایران منتشر شده است و مهم‌ترین دلیل آن را قدرت نویسندگی بوبویه می‌داند. «تخیل فوق‌العاده، قدرت تصویرپردازی عالی، نثر روان و شاعرانه» از ویژگی‌هایی است که به نوشته مترجم در این کتاب دیده می‌شود. در بخش ابتدایی این سفرنامه می‌خوانیم: «یک ساعت راه رفته بودیم و دیگر داشت شرف می‌شد، در میان دره‌ای کوچک که درختان پیدد نقطه‌نقطه‌اش کرده بودند، نزدیک یک‌جور ساختمان حکومتی، پوشیده از رنگ صورتی تکردار، در نور چراغ جلو ماشین، شبیخی را دیدیم که لای در ایستاد، ناپدید شد و بعد چراغی روشن شد. کم‌رک ایران... مامور کم‌رک بالای لامپ داشت، صورت سیزه‌اش را در میان دو چشم خواب‌آلود در آن می‌رخشید، بالا گرفت، زیر کت دکمه بازش، مانند کشاورزان مملکت ما، پیراهن فانیل نقله‌چینی پوشیده بود. لیخن‌زنان ماشین‌ها را با بازرسی کرد و به ماشین‌ها گفت: متأسفم دوستان، یک سرباز باید تا ماکو همراهی‌تان کند، قانون است. دور نیست، وانگهی من یک سرباز خیلی کوچولو همراه‌تان می‌کنم...».

«آشتباه در ستاره‌های بخت ما» رمانی است از جان گرین، نویسنده آمریکایی، که با ترجمه مهرداد زایاری

در نشر چشمه منتشر شده است. گرین در این رمان داستان عشقی میان دو نوجوان مبتلا به سرطان را روایت می‌کند و نبرد آن‌ها را با بیماری و مرگ. در بخشی از توضیح پشت جلد این رمان درباره شخصیت‌ها و درونمایه آن آمده است: «راوی دختری است شانزده‌ساله که به‌خاطر وضعیت خاص بیماری‌اش، با مشکلات فراوانی مواجه شده است. او در این مسیر با پسری آشنا می‌شود و کم‌کم این دوستی به واسطه‌ی بیماری‌شان شکلی عمیق‌تر و انسانی‌تر پیدا می‌کند». ترجمه فارسی رمان با مقدمه‌ای از مترجم همراه است که در آن به معرفی جان گرین و حال و هوای آثارش پرداخته شده و همچنین به مسئله‌ای که مسئله اصلی رمان «آشتباه در ستاره‌های بخت ما» است. در بخشی از این مقدمه جان گرین نویسنده‌ی معرفی شده است که «قلم توانا و پرداختن ری به مسائل روز جوانان و موضوعات سنت‌شکانه قهرمانان داستان‌هایش از ویژگی‌های مهم نوشته‌های اوست.» در این مقدمه همچنین از «آشتباه در ستاره‌های بخت ما» به عنوان «یک داستان عاشقانه‌ی نو در عین حال متفاوت درباره‌ی دو نوجوان مبتلا به سرطان» یاد شده است. از زمان انتشارش در ستاره‌های بخت ما» در سال ۲۰۱۴ فیلمی هم ساخته شده است. آن‌چه در ادامه می‌خوانید قسمتی است از این رمان: «اواخر زمستان هفده‌سالگی‌ام، مادرم به این نتیجه رسید که من افسرده‌ام. احتمالاً به این دلیل که به‌ندرت از خانه بیرون می‌رفتم، بیش‌تر در رخت‌خواب بودم، بارها یک کتاب را می‌خواندم، نامنظم غذا می‌خوردم و زمان زیادی از اوقات فراغتم صرف فکر کردن به مرگ می‌شد. هروقت دفترچه‌های راهنما یا مطالب سایت‌هایی را می‌خوانید که درباره‌ی سرطان می‌نویسند، می‌بینید که افسردگی همیشه یکی از عوارض جانبی سرطان به‌شمار می‌رود، ولی افسردگی عارضه‌ی جانبی سرطان نیست؛ افسردگی عارضه‌ی جانبی مرگ است. همه‌ی بیماری‌ها عوارض جانبی مرگ‌اند.» و بعد او این، مادرم معتقد بود که من به درمان نیاز دارم؛ بنابراین مرا پیش دکتر همیشگی‌ام، جیم، برد. دکتر جیم نتیجه گرفت که من در یک افسردگی بالینی و فلج‌کننده غوطه‌ورم؛ بنابراین بایست دارو می‌خوردم و هفته‌ای یک‌بار هم در جلسات گروه خوددرمانی شرکت می‌کردم. افراد این گروه خوددرمانی شخصیت‌های تفسیری داشتند که در وضعیت‌های گوناگون بیماری توموری به سر می‌بردند، چرا متغیر بودند؟ یک عارضه‌ی جانبی مرگ.»

